

## منزلت روایت از منظر سیوطی در تفسیر جلالین<sup>(۱)</sup>

دکتر نورالدین عتر

ترجمه و تعلیق از دکتر سیدکاظم طباطبایی

دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

روش جلال‌الدین سیوطی در تفسیر جلالین به رغم شباهت ظاهری با روش جلال‌الدین محلی از برخی جهات تفاوت دارد. از جمله اینکه سیوطی در کار خویش بیش از محلی به جنبه تفسیر اثری اهتمام دارد. این مقاله جنبه روایی کار سیوطی را در تکمیل تفسیر جلالین بررسی می‌کند. **کلید واژه‌ها:** سیوطی، تفسیر روایی، اسباب نزول، اسرائیلیات.

تفسیر جلالین تفسیری مشهور است و به سبب موجز و مختصر بودنش در میان مردم رواج بسیار دارد. سبب نامگذاری این تفسیر به «جلالین» آن است که در تألیف آن، دو دانشمند که هر دو «جلال‌الدین» لقب داشته‌اند، شرکت کرده‌اند: **نخست** - فقیه و اصولی شافعی مذهب جلال‌الدین محمد بن احمد محلی (در گذشته به سال ۸۶۴ ق.).

**دوم** - علامه و پیشوای نامدار جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (در گذشته

---

۱- این نوشتار پارسی کرده مقاله‌ای است که مشخصات کتاب شناختی‌اش بدین شرح است: عتر، نورالدین، «الروایة عندالسیوطی فی تفسیر الجلالین»، *مجله مجمع اللغة العربیة بدمشق*، المجلد السابع و الستون، الجزء الرابع، ربيع الآخر ۱۴۱۳ هـ. / تشرین الاول ۱۹۹۲ م. صص ۶۳۴-۶۴۹.

به سال ۹۱۱ ق.).

از شگفتیهای روزگار آن که محلی کارخویش را از نیمه دوم قرآن، یعنی از سوره کهف تا پایان مصحف، آغاز کرد. وی چون مردمی را دیده بود که تفسیر قرآن را آغاز کرده، ولی آن را به پایان نبرده‌اند، این روش را در پیش گرفت. اما اجل مانع تحقق آرزوی او شد و محلی بی آنکه بتواند نیمه نخستین قرآن را تفسیر کند، در گذشت و سیوطی از پس وی آمد و آن کار را با همان روشی که محلی پیشه ساخته بود، کامل کرد. در نتیجه آن تفسیر به این نام یعنی تفسیر جلالین مشهور گشت و اینک هر کس کتابی به غایت موجز بخواهد، بایسته است این کتاب را که این دو پیشوای بزرگ نگاهشته‌اند، بجوید.

نگارنده با بررسی این تفسیر دریافت که کار این دو پیشوا با وجود شباهت ظاهری، از برخی جهات با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت به هنگام دقت آشکار می‌گردد. آن تفاوت را می‌توان چنین خلاصه کرد که: سیوطی در اینجا در کار خویش بیش از محلی به جنبه تفسیر اثری اهتمام دارد.

تفسیر اثری در شرح و گزارش قرآن کریم نخستین اصل است، بگونه‌ای که هیچ مفسری نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد؛ هر چند که از دانش و ژرف بینی و باریک اندیشی برخوردار باشد.

تفسیر اثری بر دو پایه استوار است: (۱) تفسیر قرآن به کمک قرآن. (۲) تفسیر قرآن به کمک حدیث نبوی (ص).

صحابیان تفسیر قرآن را از پیامبر (ص) گرفته و برای مردم باز گفته‌اند، و برای آن بخش از قرآن که تفسیر آن را دریافت نکرده‌اند، از روی اجتهادهای خویش تفسیری افزوده‌اند. همچنین تابعان تفسیر را از صحابه گرفته و به همان روش اجتهاد کرده‌اند.

از همین جا تفسیر صحابه و تابعان [در چشم اهل سنت] از منزلتی والا برخوردار گشته است، زیرا بسیاری از درون‌مایه‌های تفسیر آنان حدیث نبوی است و [افزون بر آن] روزگار آنان به عهد نبوت نزدیک بوده است و البته از این حیث منزلت صحابه از تابعان والاتر است.

تفسیر جلالین با آنکه به غایت مختصر می‌باشد، گواه آوردن از حدیث حجم چشمگیری از آن را اشغال کرده است. نگارنده در سطور آینده از کار سیوطی در گواه آوردن از حدیث نبوی در تکمله تفسیر جلالین سخن خواهد گفت.

## یکم - اسباب نزول

سبب نزول آن واقعه‌ای است که آیه یا آیه‌ها در ایام رخ دادنش نازل گشته و درباره آن سخن می‌گویند و آن هر رخدادی را که آیات درباره‌اش نازل شده است در بر می‌گیرد. از قبیل سخنی که بر زبان رانند، یا پرسشی که در میان آرند یا حادثه‌ای که رخ نماید. در این تعریف به دو دلیل مهم قید «ایام رخ دادنش» را شرط کرده‌اند:

۱- مصون ماندن پژوهنده از آنکه میان سبب نزول و موضوعات تاریخی آیات از قبیل وقایع اُمتهای گذشته که قرآن از آنها خبر داده و آنها را برای مردم بازگو کرده است، اشتباه کند. بنابراین قید، آن رخدادها مانند داستان ابراهیم، موسی، عیسی و اصحاب کهف و... اسباب نزول آیات نیست. زیرا آنها در ایام نزول قرآن به وقوع نپیوسته‌اند.

۲- قرآن پژوهان در قید «ایام رخ دادنش» تعبیر جمع را به کار برده‌اند. زیرا قرآن گاه اندکی پس از سبب نازل می‌شده است. مانند آیات [مشمول بر] داستان کهف که پانزده روز پس از پرسش مشرکان از پیامبر (ص) فرود آمده است. آیه‌هایی نیز هست که یک ماه پس از سبب نازل گشته است.<sup>(۱)</sup> روشن است که قرآن جملگی در پی اسباب نازل نشده، بلکه بخشی از آن ابتداءً و بی آنکه مسبوق به سببی (به معنایی که بیان شد) باشد، فرود آمده، و بخشی نیز در پی اسباب نازل شده است. شناخت سبب نزول سودهایی بس مهم در پی دارد که بخشی از آن را در سطور زیر به اختصار یاد می‌کنیم:

۱- کمک به فهم معنای مورد نظر، زیرا میان سبب و مسبب پیوندی آشکار

۱- السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۳۱/۱؛ الزرقانی، مناهل العرفان، ۱۰۱/۱؛ محمد ابوشهبه،

وجود دارد. واحدی گوید: «شناخت تفسیر آیه بدون آگاهی از قصه و بیان سبب نزول آن ممکن نیست».<sup>(۱)</sup> ابن تیمیه گوید: «شناخت سبب نزول در فهم آیه به ما کمک می‌کند. زیرا آگاهی از سبب موجب آگاهی دربارهٔ مسبب می‌شود».<sup>(۲)</sup>

۲- شناخت نوع حکمتی که تشریح آن را بر دارد و این شناخت بندگان را به پی بردن و پذیرفتن آن تشریح فرا می‌خواند. بنابراین هر کس اسباب نزول آیات تحریم می‌را که آهسته آهسته یکی پس از دیگری حادث شده است بخواند، به ضرورت تحریم می‌پی می‌برد و موضعگیری صحابه و فرمانبری شگفت‌آور آنان به هنگام ابلاغ حکم قاطع تحریم آن وی را و می‌دارد که از آنان پیروی کند و رفتار آنان را سرمشق سازد.

۳- پرده برداشتن از رازهای بلاغت در قرآن عظیم. زیرا رکن بنیادین بلاغت عبارت است از: «هماهنگی سخن با مقتضای حال». بنی دسوار است که قرآن پژوه بی‌آگاهی از اسباب نزول (که به مدد آن می‌توان ویژگیهای معانی اسلوب را دریافت) به بلاغت و ویژگیهای اسلوب قرآن دست یابد. چون می‌بیند که قرآن کریم، در عین حال که سبکش با مقتضای حال جهانیان تا روز بازپسین هماهنگ است، با برترین سطح اعجاز وضع مخاطبان در روزگار نزول خود را هم در نظر گرفته است.<sup>(۳)</sup>

۱- دیباچه کتاب اسباب النزول اثر واحدی [ابوالحسن علی بن احمد بن محمد واحدی نیشابوری از مفسران و ادیبان اهل سنت در سدهٔ پنجم هجری (د. ۴۶۸ ق. / ۱۰۷۶ م.) است. وی سه تفسیر نگاشته است: یکی مفصل، دیگری متوسط و سومی کوتاه و مختصر. همچنین کتاب اسباب النزول او در موضوع خود کتابی مشهور و نزد قرآن پژوهان بسیار متداول است. آن کتاب بارها چاپ شده و بهترین آنها چاپی است که به کوشش سید احمد صقر (داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۳۸۳ ق. / ۱۹۶۳ م.) منتشر شده است. دربارهٔ اونک: الزکلی، الاعلام، ۵۹/۵، «مترجم».]

۲- السیوطی، الاتقان، تحقیق مصطفی دیب البغا، ۱/۹۳. (مترجم).

۳- برای بررسی گسترده و همراه با نمونه‌های تطبیقی به کتاب القرآن الکریم و الدراسات الادبیه (صص ۵۸-۶۷) اثر نگارنده مراجعه کنید.

به خاطر همین منزلتی که أسباب النزول دارد، پیشینیان درجست و جواز اسباب نزول سختگیری به خرج داده‌اند تا جایی که محمد بن سیرین گوید: «از عِبْدَه [سلمانی] درباره آیتی از قرآن پرسیدم. در پاسخ گفت: از خدا پروا کن و درست و استوار سخن بگو. آن کسان که می‌دانستند خداوند قرآن را درباره چه نازل فرموده است، [از میان ما] رفتند.»<sup>(۱)</sup>

از همین رو روشن است که سیوطی در تفسیر خود از قرآن، باید بر علم اسباب نزول تکیه زند. چگونه چنین نکند و حال آنکه او مؤلف لُبَابِ التُّقُولِ فِي أَسْبَابِ النَّزُولِ و الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور است! ولی این او را مجبور نمی‌سازد که در همه جا اسباب نزول را یاد کند. بلکه همین او را بس که کارش بر این دانش استوار باشد. با این حال، مقدار بسیاری از اسباب نزول را بطور موجز و اشاره‌وار آورده است و این ایجاز از باب آن گزیده‌گویی است که پایه این تفسیر را بر آن نهاده‌اند. یکی از نمونه‌های ذکر سبب نزول، آوردن سبب نزول این آیه است: «أَلَمْ تَرَأِ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»<sup>(۲)</sup>

سیوطی گوید: «این آیه آن‌گاه نازل شد که یک یهودی و یک منافق باهمدیگر به ستیز پرداختند. منافق به سوی کعب بن اشرف فراخواند تا میان آن دو داوری کند و یهودی گفت پیش پیامبر (ص) رویم. پس به نزد رسول (ص) آمدند و در نتیجه پیامبر به سود یهودی داوری کرد. آن منافق از نتیجه داوری ناخشنود شده و در نتیجه آن دو [برای داوری] پیش عمر آمدند. یهودی داستان را برای عمر بازگفت. عمر به منافق گفت: آیا چنین است که او گفت؟ منافق گفت: آری. پس عمر او را کشت.»<sup>(۳)</sup>

۱- الشاطبی، الموافقات، صص ۴۲۲-۴۲۳؛ السیوطی، الاتقان، ۳۱/۱.

۲- سورة نساء، آیه ۵۹. ترجمه آیت شریفه بدین قرار است: «ای آنان را نمی‌بینی که می‌پندارند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند که بت را حکم قرار دهند، در حالی که به آنان گفته‌اند که بت را انکار کنند...» (قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ذیل آیه مورد نظر).

۳- تفسیر الجلالین، ص ۱۱۵.

این داستان با روایتهای بسیار گزارش شده است. بسیاری از آن روایتهای نه رفتن پیش عمر را یاد می‌کند و نه کعب بن اشرف و کشتن منافق به دست عمر را<sup>(۱)</sup>. ولی سیوطی در اینجا این روایت را از آن روی که جامع‌ترین گزارشها بوده است برگزیده و عبارت آن را اندکی کوتاه کرده است. گویی او هماهنگی این گزارش را با آنچه در آیات بعدی می‌آید در نظر داشته است و آن ذکر مصیبتی است که به پاداش رفتار منافقان بدیشان رسد.

یکی دیگر از نمونه‌های این روش، ذکر سبب نزول این آیه است: «و يُوسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>.

سیوطی درباره این آیه گوید: «این آیت درباره مردی آمد که پیامبر(ص) کسی را سوی او روانه ساخت تا او را به آیین مسلمانی فراخواند. آن مرد گفت: رسول خدا کیست؟ خدا چیست؟ آیا از زراست یا از سیم یا از مس؟ پس آذرخشی فرود آمد و کاسه سرش را از میان برد»<sup>(۳)</sup>. این داستان گزیده سبب نزولی است که از راههایی چند گزارش شده و برخی از این گزارشها برخی دیگر را تقویت می‌کنند<sup>(۴)</sup>. بدین ترتیب سیوطی با میانه‌روی سبب نزولهایی را که صحتش ثابت باشد، گزارش می‌کند و با در نظر گرفتن سرشت آن کتاب، این کار را همراه با کوتاه کردن گزارش و باتکیه بر کتابهای تفسیر اثری و کتاب خودش به نام لباب النقول فی أسباب النزول انجام می‌دهد<sup>(۵)</sup>.

ولی از میان آن سبب نزولها استثناءً یک جا رفتار سیوطی ما را به درنگ، بل

۱- نک: الدر المنثور، ۲/۱۷۸-۱۷۹؛ لباب النقول، در ذیل تفسیر جلالین، ص ۱۷۰.

۲- سوره رعد، آیه ۱۴. ترجمه آیت شریفه چنین است: «... و صاعقه‌ها را می‌فرستد و هر که را بخواهد بدان آسیب می‌رساند. باز هم درباره خدا مجادله می‌کنند» (قرآن مجید، ترجمه آیتی، ذیل آیه مورد نظر).

۳- تفسیر الجلالین، ص ۳۲۹.

۴- نک: ابن کثیر، تفسیر، ۲/۵۲۴؛ سیوطی، لباب النقول، ۳۲۹-۳۳۰.

۵- برای نمونه به تفسیر آیه‌های زیر دو آن کتاب نگاه کنید: نساء آیه ۶۸، ۱۰۴؛ مائده، آیه ۳۶، ۱۰۴؛ انعام، آیه ۹۳، ۱۱۴ و...

به شگفتی، فرامی خواند. آن یک جا سبب نزولی است که درباره آیه‌های ۷۶ تا ۷۸ از سوره توبه یاد کرده است. سیوطی آن سبب نزول را بگونه‌ای آمیخته با متن قرآن به شرح زیر بیان کرده است:

«وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ». این کس ثعلبه بن حاطب است که از پیامبر (ص) خواست برایش دعا کند که ثروتی روزی او کند و او [متقابلاً] حق هر صاحب حقی را از آن روزی بدهد. پس پیامبر در حق او دعا فرمود و در نتیجه خداوند روزی را بر او فراخ گردانید. آنگاه وی از نماز جمعه و جماعت برید و از پرداخت زکات تن زد. همچنان که خداوند بلند مرتبه گوید: «فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ». پس از نزول این آیه‌ها همراه با زکات خود خدمت پیامبر (ص) شتافت. ولی پیامبر گفت: خداوند مرا فرموده که [زکات را] از تو نپذیرم. پس بر سر خویش خاک پاشید. بعدها به روزگار ابوبکر زکات خویش را به او عرضه داشت. ولی ابوبکر آن را نپذیرفت. سپس به عمر عرضه کرد و عمر هم آن را نپذیرفت. آنگاه آن را به نزد عثمان برد و او نیز از پذیرش آن تن زد و ثعلبه به روزگار عثمان مرد.<sup>(۱)</sup>

باری، سیوطی داستان سبب نزول را بگونه‌ای چکیده از روایتی که در آن تفصیل و گزارشهایی است که سخت به شیوه داستان پردازان و پردازش حکایات به دست آنان ماندگی دارد، بیان کرده است و همین شباهت یکی از علل پخش شدن آن داستان و انتشار آن بر سر زبانهای واعظان و خطیبان می‌باشد. شاید همین اشتها سیوطی را واداشته تا این روایت را با آنکه در سند و متن آن عیبها و

۱- تفسیر الجلالین، ص ۲۶۱-۲۶۲. ترجمه آن آیه‌ها بدین شرح است: «بعضی از آنها با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیبمان کند، زکات می‌دهیم و در زمره صالحان در می‌آیم. چون خدا از فضل خود مالی نصیبشان کرد، بخل ورزیدند و به اعراض بازگشتند. و از آن پس تا روزی که همراه با آن خلف وعده با خدا و آن دروغها که می‌گفتند با او ملاقات کنند، دلپایشان را جای نفاق ساخت. (قرآن مجید، ترجمه آبتی، ذیل همان آیات).

کاستیهایی به چشم می خورد، به این صورت در تفسیر خویش بیاورد. نگارنده آن عیبها را در سطور آینده به اختصار بیان می کند:

**الف)** عیبهایی که در سند وجود دارد: راویان در ذکر نام صاحب داستان اختلاف کرده اند. برخی از راویان از او به نام «ثعلبة بن حاطب» یاد کرده اند و برخی دیگر مطلقاً از وی نام نبرده، بلکه نام وی را فرو گذاشته اند.<sup>(۱)</sup> با بررسی اسنادها در می یابیم: روایاتی که در آنها از شخصی معین به نام ثعلبة بن حاطب سخن به میان آمده است، ضعیف می باشد. بیهقی پس از نقل آن روایت گوید: «این حدیثی است که در میان مفسران مشهور می باشد. ولی این حدیث را با اسنادهای پیوسته و در عین حال ضعیف روایت می کنند».<sup>(۲)</sup>

در حالی که روایات دیگر را، که در آنها نام صحابی به میان نمی آید، با اسنادهای صحیح و حسن ثابت و استوار می یابیم. این دسته از روایات در عین حال از عیبهای مربوط به متن که اینک درباره آن سخن خواهیم گفت تهی به نظر می رسند. بنابراین روایتهای دسته دوم در این داستان شایسته اعتماد می باشند.

**ب)** عیبها و مشکلات متن نیز از چند جنبه است که برخی از آنها را در سطور آینده بر شماریم:

۱- در این گزارش قهرمان داستان ثعلبة بن حاطب است و ثعلبة بن حاطب یک صحابی انصاری و قدیم الاسلام است که در جنگ بدر حاضر بوده است.<sup>(۳)</sup> بنابراین عدالت او مسلم است و نمی توان او را منافق خواند. زیرا عدالت صحابه از رهگذر کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است.<sup>(۴)</sup> چه رسد به اینکه او از بدریان

۱- این روایت را با اسنادهایش در جامع البیان فی تفسیر القرآن اثر طبری (۱۴/۳۶۹-۳۷۴) ببینید.

۲- دلائل النبوة، ۲۹۲/۵.

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳/۴۶۰؛ ابن عبد البر، الاستیعاب (در حاشیه الاصابة)، ۱/۲۰۰؛ ابن حبان، الثقات، ۳/۳۶.

۴- این دلیلها را در کتاب نگارنده به نام منهج النقدی علوم الحدیث (صص ۱۲۱-۱۲۴) مطالعه کنید. گفتنی است که نظریه عدالت صحابه به آن صورت که اهل سنت معتقدند سخت مردود است. برای آگاهی



باشد که فضیلت آنان به تواتر به اثبات رسیده است.

۲- تعارض در نام قهرمان داستان. چون کسانی هستند که می‌گویند وی ثعلبه بن حاطب بوده است و برخی او را ثعلبه بن ابی حاطب و گروهی حاطب بن ابی بَلْتَعَه گفته‌اند. مثل اینکه این نام بردن برحسب تصادف و بدون مستندی استوار به ذهن برخی از راویان وارد شده است.

۳- متن قرآن واقعه را درباره گروهی گزارش می‌کند. [بنگرید]: «و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن... فلما آتاهم من فضله بخلوا...». در حالی که آن گزارش موضوع حادثه را یک تن قلمداد می‌کند. بنابراین آن روایت با متن قرآن ناهماهنگ است.

۴- آن گزارش با قوانین شرع در پذیرش توبه نمی‌سازد. زیرا روایت گوید که آن مرد توبه کرد و همراه با زکات مال خود خدمت پیامبر(ص) شتافت و پیامبر آن را نپذیرفت. بعدها آن را به ابی بکر عرضه کرده و او نیز آن را نپذیرفته است. عمرو عثمان نیز به همین شیوه رفتار کرده‌اند. روشن است که آن رفتار با قوانین شرع مبنی بر پذیرفتن توبه ازگناه ناسازگار است.

اصول شریعت در اجرای احکام ما را ملزم می‌سازد که احکام اسلام را بطور یکسان درباره همه مردم به کار ببندیم و بی آنکه درباره باطن و اندرون آنان جست و جو کنیم، ظاهر حال ایشان را که مسلمانی است در نظر بگیریم. پیامبر(ص) نیز با منافقان بر حسب ظاهر مسلمانی آنان رفتار می‌کرد. حتی با رهبر منافقان عبدالله بن ابی بن سلول هم که اظهار مسلمانی می‌کرد به تناسب همین ظاهر رفتار می‌کرد. پس چگونه در این جا درباره این کس خلاف این قاعده رفتار می‌کند!

## دوم - تفسیر قرآن به کمک حدیث

در تکمله تفسیر جلالین که به همّت سیوطی به نگارش درآمده است، مقدار

چشمگیری از احادیث را می‌بینیم که وی به مناسبت گزارش معنای آیه بد آنها استشهاد می‌جوید. در سطور زیر به این جنبه از کار سیوطی خواهیم پرداخت:

۱- یکی از آن آیاتی که در پرتو حدیث تفسیر شده است، این آیت است:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»<sup>(۱)</sup>

سیوطی گوید: «یعنی ایمان خویش را به شرک در نیامیخته‌اند. همچنان که در

حدیث صحیحین [صحیح بخاری و صحیح مسلم] به همین معنا تفسیر شده است»<sup>(۲)</sup>.

این آیه به مدد حدیث به تفسیر درآمده و مؤلف بر اشاره به حدیث و مأخذ آن بسنده کرده است و آن حدیث، حدیثی صحیح است که پیشوایان حدیث بر نقل آن اتفاق دارند. از زبان ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: «چون آیت "الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ..." نازل گشت، پذیرش آن بر مسلمانان دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ماست که بر خویشتن ستم نکرده باشد؟ رسول خدا (ص) در پاسخ گفت: معنای ظلم نه آن است [که شما پنداشته‌اید]؛ بلکه مقصود از آن شرک است. آیا سخن لقمان را خطاب به پسرش نشنیده‌اید که می‌گوید: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»<sup>(۳)</sup>»

۲- یکی دیگر از آن آیات، سخن خداوند بلند مرتبه خطاب به موسی -

علیه السلام - است: «لَنْ تَرَانِي، وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»<sup>(۴)</sup>.

۱- ترجمه آیت مورد نظر بدین شرح است: «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خویش را به شرک نمی‌آیند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند.» (قرآن مجید، ترجمه آیتی، سوره انعام، آیه ۸۲).

۲- تفسیر الجلالین، ص ۱۸۲.

۳- حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ۵۶/۲. ترجمه آیه چنین است: «ای پسرک من، به خدا شرک میاور، زیرا شرک ستمی است بزرگ». (قرآن مجید، ترجمه آیتی، سوره لقمان، آیه ۱۳).

۴- ترجمه آیت شریفه بدین قرار است: «... هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد».

سیوطی گوید: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ» یعنی: با نور خویش به اندازه نیمی از انگشت کوچک هویدا شد. همچنان که این معنی در حدیثی که حاکم آن را صحیح دانسته وارد شده است...»<sup>(۱)</sup> بنابراین آیه را به کمک حدیث شرح داده و به آن حدیث و مأخذش و داوری حدیث شناسان درباره آن اشاره کرده است.

گفتنی است که این حدیث را احمد و ترمذی نیز در کتابهای خویش [یعنی مسند و جامع] آورده‌اند و ترمذی آن را «حسن صحیح» دانسته است.<sup>(۲)</sup> ولی سیوطی حدیث را کوتاه کرده و تنها آن را به حاکم نسبت داده و درجه آن را یاد کرده است. در حالی که شایسته تر آن بود که او حدیث مورد نظر را به ترمذی نسبت دهد. ولی به نظر می‌رسد او در اقتباس خود بر لفظ حاکم تکیه زده است.

به همین روش در جاهای دیگری نیز شماری از حدیثها را برگرفته و درون مایه آنها را در لابه لای سخن خویش می‌گنجاند و به مأخذش ارجاع می‌دهد.<sup>(۳)</sup>

گاهی سیوطی قرآن را با همان روش پیشگفته به کمک حدیث تفسیر می‌کند و روش اقتباس مختصر را پی می‌گیرد؛ ولی مأخذ حدیث را نام نمی‌برد. برای نمونه می‌توان از سخن خداوند متعال در واپسین بخش آیه الکرسی یاد کرد که می‌فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ».<sup>(۴)</sup>

(قرآن مجید، ترجمه آیتی، سوره اعراف، آیه ۱۴۳).

۱- تفسیر الجلالین، ص ۲۲۱.

۲- ابن کثیر، تفسیر، ۲/۲۲۴ [شایان ذکر است که معنای اصطلاح «حسن صحیح» که ترمذی آن را فراوان به کار می‌برد، بر حدیث پژوهان دشوار آمده است. نورالدین عتر که در این باره به کاوش پرداخته معتقد است که «حسن صحیح» به این معناست که از رهگذر برخورداری از اسنادهای گوناگون به پایه صحت رسیده است. بنابراین حسن را در کنار صحت نهاده تا نشان دهد که آن حدیث از دایره غرابت و تفرد بیرون آمده است. نک: منهج النقد فی علوم الحدیث، صص ۲۷۱-۲۷۲، «مترجم»]

۳- نک: تفسیر الجلالین، صفحات ۱۲۵، ۱۵، ۱۹۷، ۲۶۲، ۲۷۷، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۸۶.

۴- ترجمه آیه بدین شرح است: «کرسی او آسمانها و زمین را در بر دارد. نگهداری آنها، بر او دشوار نیست. او بلندپایه و بزرگ است». (قرآن مجید، ترجمه آیتی، سوره بقره، آیه ۲۵۵).

سیوطی گوید: «وسع کرسیه السماوات والارض». گویند: دانش خداوند آن دو [آسمانها و زمین] را در برگرفته است و نیز گویند: کرسی خود به سبب عظمتش در برگیرنده آن دو می باشد. زیرا در حدیث آمده است: «آسمانهای هفتگانه در کرسی چیزی نیست جز مانند هفت درهم که آنها را در زمین سخت و درشتناک افکنده باشند»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث بس غریب و ناآشناست. آنچه مشهور می باشد عبارت است از: «آسمانهای هفتگانه» و به روایتی «آسمانها و زمین در کرسی چیزی جز همانند حلقه ای در سرزمین کویر و پهناور نیست و جایگاه کرسی او نسبت به عرش جز بسان حلقه ای در سرزمین دورافتاده و پهناور نیست»<sup>(۲)</sup>.

ولی حدیث مزبور اشتمال کرسی بر آسمانها را نمی رساند. سیوطی این حدیث اخیر را همراه با روایاتی دیگر که گویای همین معنی است در الدر المنثور گزارش کرده، ولی آن حدیثی را که در تکمله تفسیر جلال الدین محلی آورده در این کتاب نقل نکرده است و این شدت ناشناختگی این حدیث را نشان می دهد و آن حدیث را طبری با سند خویش از ابن زید از پدرش بطور مرفوع<sup>(۳)</sup> آورده است و آن سند هم ضعیف و هم مرسل است.<sup>(۴)</sup> البته چنین رفتاری در نقل حدیث به ندرت از سیوطی سر می زند و بیشترین غفلتهای او در ثبت حدیث در عرصه اسباب نزول

۱- تفسیر الجلالین، ص ۵. متن عربی حدیث عبارت است از: «ما السماوات السبع فی الكرسی الآ کدراهم سبعة ألیت فی ترس».

۲- السیوطی، الدر المنثور، ۱/۳۲۸. متن عربی حدیث از این قرار است: «ما السموات والأرض فی الكرسی الآ کحلقة بأرض فلاة و ما موضع کرسیه من العرش إلا مثل حلقة فی أرض فلاة».

۳- حدیث مرفوع (در برابر موقوف و مقطوع) گفتار یا کردار یا تأیید یا وصفی است که به پیامبر (ص) نسبت داده باشند. نک: عتر، منهج النقد، ص ۳۲۵ (مترجم).

۴- نک: ابن کثیر، تفسیر، ۱/۳۱۷. ابن زید، عبدالرحمن بن زید بن أسلم است که در روایت ضعیف می باشد. وی را احمد و دارقطنی ضعیف دانسته اند (نک: المغنی فی الضعفاء، شماره ۳۲۶۸) و پدرش تابعی است که واسطه خود را نام نبرده است.

است. ولی در همانجا نیز آنچه را که به صحّت نزدیک است بر می‌گزینند مگر در داستان ثعلبه که لغزش وی را یادآوری کردیم.

### سوم - اسرائیلیات

مقصود از اسرائیلیات فرهنگ و گزارشهایی است دربارهٔ امتهای گذشته که رنگ یهودی و مسیحی دارد. گزارشهایی با این رنگ در برخی از کتابهای تفسیر بسیار به چشم می‌خورد، بی‌آنکه میان آنچه پذیرفتنی و ناپذیرفتنی است و آنچه که باید از پذیرفتن و ناپذیرفتن آن خودداری کرد، فرق نهاده باشند. این گونه گزارشها، بویژه آنهایی که از نوع داستانهای خیالی و ساختگی می‌باشد، اثری ناهنجار در تفسیر داشته است.

گزارشهای اسرائیلی را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. آن بخشها را به همراه حکم هریک در سطور زیر توضیح می‌دهیم:

**بخش نخست:** آن گزارشهایی که از رهگذر نقل صحیح از پیامبر(ص) صحّتش روشن و دانسته است. مانند گزارشهایی که نام یار و همراه موسی - علیه‌السلام - را «خضر» معرفی می‌کند. این مطلب بروشنی در حدیث مسطور در صحیح بخاری ثابت گشته است. همچنین گزارشهایی که در شرع<sup>(۱)</sup> شاهدی دارد که آن را تأیید می‌کند. این بخش صحیح و پذیرفتنی است.

**بخش دوم:** گزارشهایی که دروغ بودنش از رهگذر تناقض با قوانین شناخته شدهٔ شرعی یا ناسازگاری با حکم عقل معلوم است. این نوع از گزارشها نه پذیرفتنش صحیح است و نه نقل کردنش. مگر آنکه به هنگام نقل آن مردم را از پذیرفتنش برحذر دارند.

**بخش سوم:** گزارشهایی که دربارهٔ آن سکوت شده است. بنابراین نه از سنخ نوع اول و نه از قبیل نوع دوم است. دربارهٔ این گزارشها توقّف می‌کنیم. به این معنا که

۱- در متن آمده است: «له شاهد من الشرح» و این غلط به نظر می‌رسد. ظاهراً صورت درست آن «له

شاهد من الشرع» باشد. از همین رو بر همین اساس ترجمه شد. (مترجم).

نه به آن ایمان می‌آوریم و نه آن را دروغ می‌شماریم. زیرا اگر آن را بپذیریم شاید آن خبر بی‌پایه باشد. برای اینکه در میراث فرهنگی اهل کتاب و منقولاتشان دروغ رخنه کرده است. و اگر آن را دروغ شماریم شاید پایه و اساسی داشته باشد. از همین رو در آن توقف می‌کنیم.

این بخش از اسرائیلیات بیشترش از جمله گزارشهایی است که برای امور دینی سودی در بر ندارد. به همین دلیل دانشمندان اهل کتاب در گزارشهایی از این دست اختلاف چشمگیری دارند و به سبب همین اختلاف گاه عبارات مفسران با یکدیگر اختلاف پیدا میکند. مثلاً در این قبیل گزارشها نام اصحاب کهف و رنگ سگ ایشان را ذکر می‌کنند. از عصای موسی و اینکه از چه درختی بوده است سخن می‌گویند. پرندگان را که خداوند - تعالی - برای ابراهیم - علیه السلام - زنده کرد نام می‌برند. پاره‌ای از گاوی را که گشته بنی اسرائیل را بدان زدند تا خداوند او را زنده کند و قاتل خود را بشناساند و بگوید پسر برادرم مرا کشته است، تعیین می‌کنند. و چیزهایی از این دست که خداوند به خاطر حکمت والایی آنها را مبهم گذاشته است. یکی از این حکمتها آن است که خداوند خواسته است خواننده به چیزهایی که نه به امور دینی سودی می‌رساند و نه به امور دنیوی سرگرم نشود.<sup>(۱)</sup> سیوطی بخشهایی متنوع از اسرائیلیات را در این تفسیر خود می‌آورد. پاره‌ای از این گزارشها را به دلیل هماهنگی با هدف متن قرآن می‌توان پذیرفت.

یکی از نمونه‌های این بخش آیه شریفه زیر است: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرُ سُلَيْمَانَ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا...».<sup>(۲)</sup>

سیوطی [در تفسیر این آیه] گوید: آنچه که دیوان به روزگار پادشاهی

۱- درباره اسرائیلیات بنگرید به: ابن تیمیة، مقدّمه اصول التفسیر، ص ۱۳-۱۴، ۲۶-۲۷؛ محمد حسین

الذهبی، التفسیر والمفسرون، ۱۹۹/۱-۲۰۱. در کتاب اخیر در این باره بطور گسترده سخن رفته است.

۲- یعنی: «و از افسونی که دیوها به روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، و سلیمان کافر نبود، ولی دیوها که مردم را جادوگری می‌آموختند کافر بودند...» (قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بقره، آیه ۳۰).

سلیمان(ع) می خواندند. عبارت از جادو و افسون بود که آن را آنکه که سلیمان از مُلک خویش معزول بود،<sup>(۱)</sup> زیر تخت او دفن کرده بودند یا دیوان به سخن فرشتگان آسمان گوش می دادند<sup>(۲)</sup> و دروغهایی به آن در می پیوستند و آن را به کاهنان القاء می کردند و کاهنان هم آن سخنان را تدوین می کردند و آن خبرها فاش شد و در میان مردم شایع گشت که پریان غیب دانند. پس سلیمان آن کتابها را از ایشان بگرفت و در زیر تخت خویش دفن کرد. پس چون سلیمان درگذشت، دیوان مردم را بر آن نوشته‌ها رهنمون ساختند و آنها را بیرون آوردند و در آن جادو یافتند. آنگاه گفتند: پادشاهی سلیمان بر شما بر این پایه بوده است. پس آن را فراگیرید. [بدین سان] کتابهای پیامبران را کنار نهادند.<sup>(۳)</sup>

بنابراین، اینکه می گوید «یا دیوان به سخنان فرشتگان گوش می دادند...» با هدف آیه هماهنگ است. زیرا آیه می خواهد بگوید جهودان تهمت می زنند و حقایق را دگرگونه نشان می دهند و کار سلیمان(ع) را با آنکه مبارزه با سحر و افسون بوده است، جادو قلمداد می کنند. به همین جهت نقل این روایت را از وی می توان پذیرفت.

ولی درباره پاره‌ای از اسرائیلیات که وی نقل می کند، به خاطر نا مانوس و شگفت بودنش باید درنگ کرد: یکی از مثالهای آن روایتها، سخن او درباره گاو

۱- مفسران نوشته‌اند: سلیمان(ع) انگشترش را که اسم اعظم بر آن بود از دست داده بود و چهل روز دیوی به جای او نشسته بود و در آن مدت دیوها شبها کتابهای سحر در زیر تخت سلیمان(ع) می کردند و روزها بیرون می آوردند و به مردم فرا می نمودند که قدرت و حشمت سلیمان مبتنی بر جادوست و بدینسان مردمان را به آموختن سحر تشویق می کردند تا آنکه سلیمان(ع) انگشتر گم شده را بازیافت و دولت مستعجل جادوگران به سر آمد. نک: سوراآبادی، تفسیر، ذیل آیه مورد نظر(مترجم).

۲- گویند: «شیاطین در عهد پیشین بر آسمان توانستندی شدن و جایها مقام کردن که حدیث فریشتگان شنیدندی. کما قال تعالی: «وَإِنَّا كُنَّا نَقْعِدُ مَقَاعِدَ لِلْمَسْمُوعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَيْهَابًا رَّصَدًا» (سوره جن، آیه ۹). نک: ابوالفتح رازی، رَوْضُ الْجَنَانِ وَرَوْحُ الْجَنَانِ، ج ۲، ص ۷۴، (مترجم).

۳- تفسیر الجلالین ص ۲۱.

است که بنی اسرائیل را به سر بریدن آن فرمان دادند و آنان درباره صفات و ویژگیهای آن گاو به موسی مراجعه کردند. او گوید: پس آن گاو را نزد نوجوانی که نسبت به مادرش بس نیکوکار بود یافتند و آن را به پوستش پراز زر خریدند.<sup>(۱)</sup> اینکه می گوید «به پوست آن گاو پراز زر» سخنی بس عجیب است. البته این داستان داستانی بلند است که سیوطی آن را کوتاه کرده است. در این داستان مطالبی شگفتی به هم بافته شده که خداوند از حقیقت آن آگاه است.

یکی از روایتهای اسرائیلی که پذیرش آن دشوار به نظر می رسد، روایتی است که سیوطی آن را در داستان یوسف - علیه السلام - در تفسیر سخن خداوند آورده است، آنجا که گوید: «و لقد هَمَّتْ بِه وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّه».<sup>(۲)</sup> سیوطی گوید: «ابن عباس گفت: یعقوب برایش مجسم شد و به سینه اش زد و در نتیجه شهوتش از سرانگشتانش بیرون آمد و جواب «لَوْلَا» «لَجَامَعَهَا» (هر آینه با وی همبستر می شد) می باشد».<sup>(۳)</sup>

این سخن مشکل و ناپذیرفتنی است. زیرا معلوم است که پیامبران پیش از نبوت و پس از آن از ارتکاب کارهای زشت و ناپسند معصوم هستند و این سخن با عصمت پیامبران نمی سازد. برای اینکه نتیجه این سخن آن است که یوسف زنا را بر اثر یک امر باز دارنده ترک کرده است و اینکه او گفته است: «جواب "لَوْلَا" "لَجَامَعَهَا" می باشد» مسلم نیست. بلکه معنی آن عبارت این است که «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّه هَمَّتْ بِهَا» (اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می کرد). معنی این سخن آن است که وی مطلقاً آهنگ آن زن نکرده است. همچنان که اگر بگوئید: «سافر فلان، و سافرتُ لولا المرضُ» (فلان کس به سفر رفت و من نیز اگر بیمار نبودم به سفر می رفتم) معنایش آن است که شما به سفر نرفته اید.

۱- بقره، آیه ۶۷-۷۳: تفسیر الجلالین، ۱۵.

۲- یوسف، آیه ۲۴. ترجمه آیه از این قرار است: «آن زن آهنگ او کرد. و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود، او نیز آهنگ آن زن می کرد». (قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی).

۳- تفسیر الجلالین، ص ۳۱۲.



در تفسیر جلالین شماری از روایات و اسرائیلیات باطل و برساخته به چشم می‌خورد که پذیرفتن و درست دانستن آن به هیچ روی روا نیست. برخی از این روایات را سیوطی آورده است؛ ولی روایتهایی از این دست که محلی گزارش کرده هم بیشتر و هم خطرناکتر است. زیرا وی بیشتر به فقه اشتغال داشته است.

## منابع و مأخذ

- ابن تیمیه، مقدّمه فی اصول التفسیر، مطبعة الترقی، دمشق.
- ابن حبان البستی، محمد، الثقات، طبعة الهند.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دار بیروت، لبنان.
- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب (بحاشیة الاصابة)، طبعة الخانجی.
- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، دارالمعرفة، بیروت.
- ابوشهبه، محمدمحمد، المدخل الی دراسة القرآن الکریم، مصر.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی خزاعی نیشابوری، رَوْضُ الْجِنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۷۱ ه.ش.
- البیهقی، دلائل النبوة، تحقیق عبدالمعطی قلعه جی، دارالفکر.
- الذهبی، شمس الدین، المغنی فی الضعفاء، تحقیق الدكتور نورالدین عتر، دارالمعارف، حلب.
- الذهبی، محمد حسین، التفسیر والمفسرون، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- الزرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، الطبعة الثانية، دار احیاء الکتب العربیة، القاهرة.
- الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، الطبعة الثالثة، بیروت، ۱۳۸۹ ه / ۱۹۶۹ م.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- السیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة.
- [ نیز: تحقیق مصطفی دیب البغا، الطبعة الاولى، دار ابن کثیر، دمشق - بیروت، ۱۴۰۷ ه. / ۱۹۸۷ م ] .

- \_\_\_\_\_، تفسير الجلالين، دار مروان - الدار الغربية.
- \_\_\_\_\_، الدر المنثور في التفسير المأثور، دار الثقافة، بيروت.
- \_\_\_\_\_، لباب النقول في اسباب النزول، در حاشية تفسير جلالين.
- الشاطبي، الموافقات، المكتبة التجارية، مصر.
- الصاوي، حاشية الصاوي على تفسير الجلالين، دار الفكر، بيروت.
- الطبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تأويل آي القرآن، دار المعارف، مصر.
- عاملي، جعفر مرتضى، دراسات و بحوث في التاريخ والاسلام، الطبعة الثالثة، مركز الجواد للطباعة و النشر، بيروت، ١٤١٤ هـ / ١٩٩٣ م.
- عتر، نورالدين، القرآن الكريم والدراسات الادبية، جامعة دمشق.
- \_\_\_\_\_، منهج النقد في علوم الحديث، الطبعة الثالثة، دار الفكر
- قرآن مجيد، ترجمه عبدالمحمد آيتي، چاپ سنوم، انتشارات سروش، تهران، ١٣٧١ هـ.ش.
- الواحدى النيسابورى، اسباب النزول، تحقيق سيد احمد صفى، دارالمعارف، القاهرة.